

اعتراض ثالث در امور کیفری در پرتو رویه قضایی با تأکید بر رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸

حسنعلی مؤذن‌زادگان

استاد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

moazenzadegan@gmail.com

سید فرزاد محمدی جزه ئی (نویسنده مسئول)

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

farzammohammadi49@gmail.com

ابوالفضل محمد علی خانی

دکترای تخصصی، رییس دادگاه تجدیدنظر استان تهران، تهران، ایران. abolfazlalikhani50@gmail.com

نازنین آقایی جنت مکان

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

aghaie.nazanin@yahoo.com

قابل انتشار در دوره ۲۵ شماره ۶۶ (تابستان ۱۴۰۵) نشریه پژوهش‌های حقوقی

اعتراض ثالث در امور کیفری همواره از جهات مختلف مورد مناقشه و اختلاف مراجع قضایی بوده است.

فقدان قاعده کلی و ابهام در مواد فعلی قوانین کیفری از ریشه‌های این اختلافات قضایی به شمار می‌رود. اخیراً به‌موجب رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به بخشی از این اختلافات پاسخ داده شده و تعیین تکلیف شده است. با این حال و با توجه به فروض مختلف اعتراض ثالث در امور کیفری کماکان در خصوص کارکرد رأی مزبور و تحلیل آن جای بحث و امعان نظر وجود دارد. این مطالعه با هدف بررسی امکان‌سنجی و محدوده اعتراض ثالث در امور کیفری و مراجع صالح برای رسیدگی به هر یک از آن‌ها با توجه به قوانین کنونی و همچنین رأی وحدت رویه در این زمینه به انجام رسیده است. تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه به‌ویژه قوانین و رویه قضایی انجام گرفت. یافته‌های پژوهش نشان داد که رأی وحدت رویه ضمن پذیرش اعتراض ثالث نسبت به رأی کیفری راجع به اشیا و اموال مذکور در مواد یادشده به نوعی مکمل مواد مذکور و همچنین نظر به مواد استنادی از قانون آیین دادرسی مدنی، زمینه‌ساز امکان استناد به قواعد عام آیین دادرسی مدنی در خصوص اعتراض ثالث به جنبه حقوقی در سایر آراء کیفری است.

واژگان کلیدی: اعتراض ثالث، امور کیفری، حقوق اشخاص ثالث، مرجع صالح، رأی وحدت رویه ۸۱۸.

مقدمه

استحکام و پویایی آیین دادرسی، نقش مهمی در تحقق عدالت در نظام‌های حقوقی دارد. قواعد ماهوی تنها از مجرای دادرسی‌های عادلانه است که برای تأمین حقوق و منافع شهروندان، مفید و اثربخش خواهند بود. با این توضیح اگر قواعد دادرسی دچار ابهام و اجمال باشند زمینه تعارض و تشتت تصمیمات قضایی و در نتیجه تزلزل و تضییع حقوق اشخاص را فراهم می‌آورند. لذا بر جامعه علمی حقوق لازم است که با مذاقه و بررسی وجوه مختلف مباحث حقوقی و به‌طور خاص آیین دادرسی، چالش‌ها و مشکلات را شناسایی و تحلیل نمایند تا بستری برای توسعه نظری و اصلاحات آتی فراهم آید.

در این زمینه یکی از مباحث چالشی در قلمرو دادرسی کیفری که از دیرباز مورد توجه نویسندگان قرار گرفته امکان و چگونگی اعتراض ثالث در امور کیفری است؛ امری که طبق قواعد عام، به‌طور صریح و مشخص در دادرسی‌های مدنی مورد شناسایی واقع شده است لیکن در منظومه ادبیات حقوق کیفری و آیین دادرسی کیفری حکم عامی در این زمینه به چشم نمی‌خورد و قوانین موجود (نظیر ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره‌های مربوطه) نیز اگرچه در مواردی این اجازه را صادر نموده‌اند اما در مجموع ابهام و عدم شفافیت در قوانین، تشتت و تعارض در آراء و اندیشه‌های حقوقی را موجب شده است. هرچند پس از مدت‌ها اختلاف نظر در این زمینه، صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی در سال ۱۴۰۰ در خصوص قابلیت استماع اعتراض ثالث در دادگاه تجدید نظر، گامی روبه‌جلو برای تعیین تکلیف این موضوع محسوب می‌شود؛ لیکن به‌رغم صدور این رأی و به‌واسطه اینکه رأی مزبور ناظر به محدوده خاصی است که مورد حکم واقع شده است، کماکان پیرامون این مسأله ابهام و پرسش وجود دارد. در واقع، صدور رأی وحدت رویه اگرچه اقدامی راهگشا برای حل ابهامات قضایی در بحث اعتراض ثالث در امور کیفری محسوب می‌شود لیکن اختلافات و برداشت‌های مختلف را متوقف نکرده است و جنبه‌های مبهمی در رأی مزبور در خصوص اعمال حکم مندرج در آن مشاهده می‌شود، لذا با توجه به ضرورت ایجاد شفافیت و وحدت رویه در میان قضات دادگاه کیفری در راستای حفظ حقوق مکتسبه شهروندان و نیل به عدالت قضایی، تحلیل موضوع اعتراض ثالث در امور کیفری با تأکید بر رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ دیوان عالی، ضروری به نظر می‌رسد.

با این هدف، در مقاله حاضر، پس از تبیین مفهوم اعتراض ثالث در امر کیفری، رویه قضایی پیرامون اعتراض ثالث در امور کیفری با محوریت تبیین و تحلیل آراء قضایی منتج به صدور رأی وحدت رویه ۸۱۸ دیوان عالی کشور در این خصوص و همچنین رأی وحدت رویه و نظرات مختلف راجع به مفاد و قلمرو این رأی، مورد بحث و مطالعه قرار می‌گیرد.

۱- مفهوم اعتراض ثالث در امور کیفری

تعریف اعتراض ثالث در امور کیفری منوط به تعریف اصطلاحات حقوقی «اعتراض» و «اعتراض ثالث» و «امور کیفری» به نحو مجزا است. همچنین با در نظر گرفتن اینکه بحث اعتراض ثالث به‌عنوان یک چارچوب کلی در قانون آیین دادرسی مدنی مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است لازم است از تعاریف مندرج در آیین دادرسی مدنی به منظور دریافت مفهوم اعتراض ثالث در امور کیفری بهره گرفت.

اعتراض در لغت‌نامه فارسی به معانی مختلفی آمده که از جمله آن‌ها مخالفت، رد، عدم قبول، ایراد گرفتن، نکته‌گیری، خرده‌گیری و عیب‌جویی... است.^۱ در ترمینولوژی حقوق، اعتراض از حیث لغوی به منع و جلوی کسی یا چیزی را گرفتن معنی شده است که معادل آن در فرهنگستان لغت واخواهی است.^۲ از طرف دیگر، ثالث نیز به معنی سوم است و در اصطلاح، آن کسی است که نه مدعی و نه مدعی‌علیه است و دعوی مابین ادعا می‌نماید.^۳ در واقع ثالث شخصی سواى دو طرف یک دعوا است. پس اعتراض ثالث، اعتراض شخصی غیر از محکوم و محکوم‌علیه است برای ممانعت از ضرر و خللی که حکم صادر شده به حقوق وی وارد می‌کند. همچنین، مقصود از امور کیفری، دعاوی و پرونده‌های کیفری یا به عبارتی دادرسی‌های کیفری است که با هدف اجرای قوانین جزایی بر طبق آیین دادرسی کیفری انجام می‌پذیرد و در مقابل دعاوی و دادرسی حقوقی (مدنی) قرار می‌گیرد. امور کیفری مسائل مرتبط با جرم و مجازات را پوشش می‌دهند و امور حقوقی دعاوی مرتبط با وضعیت‌های حقوقی، ادای حق خصوصی و خسارت و جبران خسارت. بنابراین، بحث اعتراض ثالث یعنی شکایت نسبت به تصمیم دادگاه از طرف کسی که نه شخصاً و نه

۱. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه فارسی، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی (تهران: چاپخانه موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۲۵).

۲. محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق (تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲)، ۶۱-۶۳.

۳. محمد معین، فرهنگ فارسی، جلد سوم (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵).

به وسیله نماینده در دادرسی کیفری منتهی به رأی مورد اعتراض دخالت نداشته است چه اینکه رسیدگی دادگاه در پرونده کیفری و اجرای حکمی که در این خصوص صادر می‌شود در پاره‌ای موارد با حقوق شخص ثالث برخورد می‌کند.^۴

اعتراض ثالث در امور کیفری، یکی از جلوه‌های مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری است که همانند دیگر جلوه‌های مداخله ثالث در دعوای کیفری (ورود ثالث و جلب ثالث) مورد تعریف و بررسی قرار نگرفته است و حتی این تصور وجود دارد که به دلیل نسبی بودن و شخصی بودن مجازات‌ها اساساً امکان اثرگذاری بر حقوق اشخاص ثالث در جریان دعوای کیفری وجود ندارد؛ حال آنکه چنین تصویری صحیح نیست و دعوای و امور کیفری در مسائل مادی و مالی و امکان تعلق احکام و قرارها به حقوق اشخاص ثالث آثار قابل توجهی دارند. به هر تقدیر، ناگزیر باید تعریفی از اعتراض شخص ثالث در امور کیفری با عنایت به مباحثی که در آیین دادرسی مدنی وجود دارد، ارائه داد.^۵

اعتراض شخص ثالث یکی از طرق فوق‌العاده می‌باشد که برای اشخاص ثالث باز است؛ و آن در مواردی است که در دعوایی، حکم یا قرار صادر شده که به حقوق اشخاص ثالث خلل وارد آمده، مشروط به آنکه در آن حکم یا قرار، به اصطلاح بیگانه باشند، یعنی خود یا نماینده‌شان در مرحله دادرسی که منتهی به حکم یا قرار شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشند.^۶ با عنایت به قانون آیین دادرسی مدنی، تعریف مندرج از اعتراض ثالث بدین شرح می‌باشد: «اگر در خصوص دعوایی، رأیی صادره شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید» (ماده ۴۱۷) بر این اساس، شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید و نسبت به حکم داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور شرکت نداشته‌اند می‌توانند به عنوان شخص ثالث اعتراض کنند. (ماده ۴۱۸)

۴. احمد پایروندی، «جایگاه اعتراض ثالث در حقوق کیفری و اثر آن بر احکام صادره از محاکم کیفری» (پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان، ۱۳۹۶)، ۱.

۵. محمود صابر و سمیه خلیق آذر، «مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری؛ جلوه‌ها و موانع»، نشریه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۴، ۲ (۱۳۹۶): ۲۳۶.

۶. احمد متین‌دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم (تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۱)، ۱۴۸.

با عنایت به مباحث مطروحه و تعاریف مزبور در مجموع می‌توان گفت: اعتراض شخص ثالث در امور کیفری به معنای اعتراض به رأی صادره از دادگاه کیفری از سوی شخصی است که در دادرسی کیفری به عنوان اصحاب دعوی حضور نداشته لیکن رأی دادگاه به حقوق او خلل وارد نموده است.

۲- بررسی رویکرد روبه قضایی به امکان اعتراض ثالث در امور کیفری

بحث اعتراض ثالث به تصمیمات محاکم کیفری همواره امری مبتلابه بوده و مواضع گوناگونی را بسته به موضوع و شرایط و مرحله صدور حکم توسط مقامات قضایی موجب شده است. اما به طور کلی پیرامون اصل امکان اعتراض ثالث در امور کیفری، می‌توان دو طیف از آراء قضایی را در این رابطه از یکدیگر مجزا نمود و جهت آشنایی و تدقیق بیشتر در نظریات قضایی و دلایل مطروحه به مواردی از این تصمیمات اشاره نمود.

۲-۱ رویه قضایی موافق با اعتراض ثالث در امور کیفری

آراء قضایی موافق اعتراض ثالث در امور کیفری از حیث قلمرو پذیرش این اعتراض و مستند استدلال خود و مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض، یکسان نیستند با این حال می‌توان برخی آراء را که به صورت محدود یا موسع اعتراض ثالث را در امر کیفری مقدور دانسته‌اند مورد توجه قرار داد. شایان ذکر است آنچه که در این آراء حائز اهمیت می‌باشد، توجه به زیان شخص ثالث در نتیجه صدور احکام کیفری است که با اصل شخصی بودن مجازات و نسبیت اثر حکم منافات دارد؛ که این امر مستند به قوانین جزایی از جمله ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی شده است و با توجه به ابهام و محدودیتی که در این زمینه مشاهده می‌شود از عمومات قانون آیین دادرسی مدنی نیز بهره گرفته شده است که رویکردی صحیح و منطبق با امنیت قضایی و حفظ حقوق اشخاص ثالث در فرایند دادرسی می‌باشد.

در این جا چند نمونه از آراء محاکم کیفری که در آنها اعتراض ثالث در خصوص آراء صادره صریحاً یا ضمناً مورد پذیرش واقع شده اعم از آنکه بر مبنای آن رسیدگی به اعتراض ثالث توسط دادگاه صورت پذیرفته یا صرفاً دادگاه شرایط اعتراض را بیان داشته است، آورده می‌شود.

۱. به موجب رأی صادره از شعبه ۲۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران هنگام اجرای رفع ممانعت در قسمت اجرای احکام دادرسی، مشاهده می‌شود که این رفع ممانعت مستلزم تخریب ساختمان موسسه است و نهایتاً این قسمت از دادنامه موجب ورود ضرر به ثالث می‌شود لذا نهایتاً قاضی کیفری به استناد مادتين ۴۱۷ و ۴۱۸ آیین دادرسی مدنی و به منظور حفظ حقوق اشخاص ثالث که در دادرسی حضور نداشته‌اند، اعتراض ثالث به رأی را پذیرفت.^۷

در رأی فوق، مبنای استدلال دادگاه تجدید نظر در مورد پذیرش اعتراض ثالث در امر کیفری، ضرر و زیانی است که شخص ثالث از صدور و اجرای حکم متحمل می‌شود در حالی که اثر مسئولیت جزایی نمی‌تواند متوجه دیگری باشد و از طرفی، دادگاه به جهت مستند نمودن نظر خود، مواد ۴۱۸-۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی را مبنای پذیرش اعتراض شخص ثالث در امر کیفری قرار می‌دهد.

۲. یکی از مهم‌ترین آراء صادره در رابطه با امکان اعتراض ثالث در رسیدگی کیفری که در بحث‌های بعدی بیشتر مورد تحلیل و بررسی قرار خواهد گرفت، رأی شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران^۸ است که طبق آن مقرر شده است: «... این دادگاه از وحدت ملاک برگرفته از قانون آ.د.م. خاصه ماده ۴۱۸ این قانون که مقنن اشعار داشته شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید و ایضاً مقنن در مواد ۴۱۷ و ۴۲۲ این قانون بر پذیرش آن تأکید داشته است و از سوی دیگر پرواضح است که دادگاه‌های عمومی به شرح ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی هم دربرگیرنده دادگاه‌های عمومی جزایی است (کیفری) و هم دادگاه‌های عمومی حقوقی افزون بر آن مستنبط از مقررات ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی آن است که شخص ثالث که در جریان دادرسی جزایی مداخله نداشته و از این حیث به حقوق ایشان خللی وارد شده می‌تواند نسبت به رأی صادره از محکمه کیفری از حیث رد مال و یا ضبط آن اعتراض کند ... مع‌الوصف به دیدگاه هیأت حاکمه این دادگاه دعوی اعتراض ثالث نیز همانطوری که در دعوای حقوقی مورد پذیرش محاکم قضایی قرار گرفته

۷. دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۲۷۰۰۷۷۶ مورخ ۱۳۹۴/۹/۲۹؛ سامانه ملی آراء قضایی، پژوهشگاه قوه قضاییه، قابل دسترسی در: <https://ara.jri.ac.ir>

۸. به موجب دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۰۲۲۰ مورخ ۱۳۹۸/۲/۱۷.

در بعضی از احکام کیفری نیز پذیرش آن با معاذیر قانونی مواجه نیست» ولی دادگاه به علت محق نبودن ثالث، به بطلان دعوی حکم می‌دهد.^۹

در رأی بالا ملاحظه می‌شود که علاوه بر استناد به ماده ۲۱۵ قانون م.ا.، با این استدلال که به شرح ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی، این دادگاه‌ها مشتمل بر دادگاه‌های کیفری و حقوقی هستند، تمسک به عمومات قانون آ.د.م. پیرامون دعوی اعتراض ثالث در پرونده‌های کیفری ممکن دانسته شده است.

۳. بر اساس یکی از آراء صادره از شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور، دادخواست اعتراض شخص ثالث نسبت به حکم صادره اموال در جرائم مربوط به مواد مخدر، عملاً قابل پذیرش دانسته شده است. در این رأی، اعتراض به دادنامه صادره از شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی به جهت ایرادات و اشکالات ذیل الذکر وارد دانسته می‌شود، ۱- اتومبیل موضوع دادنامه طی قولنامه عادی از مالک رسمی آن، منتقل گردیده و طی قولنامه عادی دیگری به خواهان منتقل شده است و نهایتاً طی سند وکالت از مالک اولیه به خواهان منتقل گردیده است. ۲- تاریخ دادنامه صادره اتومبیل مذکور مؤخر بر تاریخ قولنامه‌ها و سند وکالت مذکور می‌باشد. ۳- تاریخ دستگیری متهمین مؤخر بر تاریخ انتقالات مذکور می‌باشد. ۴- هیچگونه دلیلی بر مجعول بودن اسناد مورد اشاره در پرونده مشاهده نمی‌شود.^{۱۰}

با توجه به جهات مذکور در رأی فوق، حق مکتسبه‌ای که برای فردی قبل از صدور رأی کیفری ایجاد شده است (ولو با سند عادی) مستلزم این است که اگر حکم صادره به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد حق اعتراض به رأی دادگاه و پیگیری و احقاق حق محفوظ خواهد بود.

۴. در خصوص اعتراض ثالث نسبت به دادنامه ۹۳۰۹۹۷۲۲۱۸۷۰۰۸۲۵ در پرونده کلاسه ۹۲۱۲۴۱، شعبه ۱۰۲ دادگاه عمومی بخش لوسانات ضمن رسیدگی به دعوی اجمالاً مقرر داشته است، با توجه به اینکه دادنامه مورد اعتراض به حقوق معترضین خللی وارد نیاورده و معترضین می‌توانند در شعبات حقوقی با اثبات سبق تصرف خویش نسبت به اقدامات خویش در زمین مورد شکایت پیگیری نمایند و فقط خوانده رفع تصرف شده است؛ فلذا اعتراض

۹. پایگاه اطلاع رسانی قوانین و مقررات کشور، معاونت حقوقی ریاست جمهوری، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، قابل دسترسی در: <https://dotic.ir>

۱۰. دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۸۰۹۰۷۵۰۰۰۱۶ مورخ ۱۳۹۴/۸/۴؛ سامانه ملی آراء قضایی، پژوهشگاه قوه قضاییه، قابل دسترسی در: <https://ara.jri.ac.ir>

ثالث را نسبت به حکم صادره وارد ندانسته و مستنداً به ماده ۴۱۷ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی حکم به رد اعتراض صادر و اعلام نموده است.^{۱۱}

در این رأی به نظر می‌رسد دادگاه اصل دعوی اعتراض ثالث را در امور کیفری وارد دانسته لیکن به جهت اینکه تشخیص داده است دادنامه معترض‌عنه به حقوق معترضین خللی وارد نیاورده حکم به رد اعتراض صادر نموده است؛ گو اینکه در مقام استناد نیز به ماده ۴۱۷ قانون آ.د.م. متوسل شده است.

۵. وفق یکی از آراء صادره از دادگاه تجدید نظر استان تهران (شعبه ۳۱) مقرر گردیده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی شرکت... که به موجب آن قرار رد دعوی خواهان بخواسته اعتراض ثالث نسبت به دادنامه کیفری شماره ... همان شعبه صادر گردیده است با توجه به مجموع محتویات پرونده نظر به اینکه مطابق تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آئین دادرسی کیفری اعتراض ثالث فقط برای متضرر از حکم دادگاه یا بازپرس در استرداد و یا معدوم کردن اشیاء و اموال مکشوفه که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده، از جرم تحصیل شده، حین ارتکاب استعمال شده و یا برای استعمال اختصاص داده شده است پیش‌بینی گردیده است که مفاد حکم کیفری معترض‌عنه دلالت بر تصمیم به ضرر تجدیدنظرخواه ندارد و نتیجتاً دادنامه صادره منطبق با موازین قانونی اصدار یافته است. ...»^{۱۲}

همانطور که ملاحظه می‌شود در این رأی به صورت مضیق، صرفاً محدوده مشخصی از تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آئین دادرسی کیفری به عنوان معیار پذیرش دعوی اعتراض ثالث در امور کیفری، پذیرفته شده است.

۶. در قسمتی از رأی صادره از شعبه ۴۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران، چنین آمده است: «... از آنجا که دادنامه مورد اعتراض بنحو صحیح و منطبق با قانون صادر شده است و اعتراض ثالث خللی به اصل مجرمیت و بزهکاری محکوم‌علیه وارد نمی‌سازد ولی در مورد وسیله نقلیه‌ای که با آن محکوم‌علیه مرتکب جرم گردیده است این دادگاه با توجه و عنایت به دفاعیات محکوم‌علیه و گزارش اولیه ضابطین و از این حیث با پذیرش اعتراض ثالث اعلام می‌دارد که وسیله نقلیه‌ای که محکوم‌علیه با آن مرتکب بزه گردیده است فاقد پلاک و فاقد بیمه‌نامه ثالث بوده و لذا

۱۱. دادنامه شماره ۹۵/۷۰۱۴۸۲ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۲ صادره از شعبه ۱۰۲ دادگاه عمومی بخش لواسانات.

۱۲. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۸۲۲۱۰۶۰۰۰۵۳ مورخ ۱۳۹۵/۰۷/۲۸ صادره از شعبه ۳۱ دادگاه تجدید نظر استان تهران.

مسئولیتی جهت پرداخت دیات از سوی معترض ثالث (شرکت بیمه رازی) برعهده آن شرکت بیمه نبوده بلکه مسئولیت متوجه شخص محکوم‌علیه ...»^{۱۳} است.

اگرچه با ملاحظه محتویات پرونده فوق، مبنای پذیرش اعتراض در این رأی از سوی معترض ثالث (شرکت بیمه) ماده ۵۰ قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵ و صراحت قانونی در آن بوده است لیکن استدلال دادگاه مبنی بر اینکه اعتراض ثالث خللی به اصل مجرمیت محکوم‌علیه وارد نمی‌سازد (بلکه نتایج و تبعات آن از جمله آثار مالی را تحت شعاع قرار می‌دهد) حاکی از مبنای قبول اعتراض ثالث در امور کیفری است.

۲-۲ رویه قضایی مخالف با اعتراض ثالث در امور کیفری

در برخی از آراء صادره از دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر صراحتاً اعتراض ثالث در امور کیفری برخلاف امور مدنی غیر قابل طرح دانسته شده است که در ادامه نمونه‌هایی از این آراء آورده می‌شود و در انتها پیرامون جهات استنادی و ادله‌ای که مطرح شده است صحبت خواهد شد.

۱. شعبه ۱۰۳۸ دادگاه کیفری ۲ تهران در خصوص دادخواست بانک ... به خواسته اعتراض ثالث نسبت به دادنامه‌های صادره از همان دادگاه چنین اعلام نموده است: «نظر به اینکه آراء صادره مورد اعتراض بانک مذکور احکام کیفری بوده که طی آن دادگاه کیفری درباره خوانده ردیف چهارم با اتهام جعل و استفاده از سند مجعول محکومیت غیابی صادر نموده است و اینکه مقررات مربوط به اعتراض ثالث در خصوص احکام حقوقی طبق مقررات آئین دادرسی مدنی قابل طرح بوده و این قاعده منصرف از احکام با ماهیت کیفری است؛ لذا دادگاه دعوی مطروحه را غیرموجه تشخیص و باستناد ماده ۲ قانون آئین دادرسی مدنی حکم به بطلان دعوی صادر»^{۱۴} می‌نماید.

۲. پس از تجدیدنظرخواهی از دادنامه فوق، شعبه ۴ دادگاه تجدید نظر استان تهران بدین تقریر مبادرت به صدور رأی نموده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی بانک ... بر مبنای استدلال و استنباط دادگاه نخستین در رسیدگی به موضوع صدور حکم و رعایت موازین قانونی و تشریفات دادرسی خدشه و خللی مترتب نیست و دادنامه تجدیدنظرخواسته مطابق دلایل موجود در پرونده وفق مقررات قانونی صادر گردیده است و ایراد تجدیدنظرخواه در

۱۳. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۸۲۶۸۶۲۰۰۸۸۳ مورخ ۱۳۹۶/۰۲/۲۴ صادره از شعبه ۴۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران.

۱۴. دادنامه شماره ۹۴/۱۲/۲۶-۳۰۱۲۶۵ صادره از شعبه ۱۰۳۸ دادگاه کیفری ۲ تهران.

حدی نیست که موجب حصول علم به وجود اشتباه در حکم مزبور گردد لذا اعتراض، قابل انطباق با جهات مقرر در ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی در امور مدنی نمی‌باشد؛ لیکن نظر به اینکه به لحاظ عدم پیش‌بینی مراتب در قانون و عدم طرح و تقدیم دادخواست وفق قانون آ.د.م. صدور حکم به بطلان دعوی صحیح نبوده و با تصحیح حکم به بطلان دعوی به قرار عدم استماع دعوی به استناد مواد ۲ و ۳۵۱ قانون آ.د.م. در نتیجه دادگاه باستناد ماده ۳۵۳ قانون مذکور ضمن رد تجدیدنظرخواهی به عمل آمده حکم تجدیدنظرخواسته را تأیید و استوار می‌نماید. ...»^{۱۵}

با توجه به رأی صادره از دادگاه تجدید نظر و پذیرش مبانی مورد استدلال دادگاه، صرفاً نحوه صدور حکم (قرار عدم استماع به جای بطلان دعوی) متذکر شده است و در واقع همراستا با دادگاه بدوی، دعوی اعتراض شخص ثالث نسبت به احکام کیفری مسموع دانسته نشده است.

۳. شعبه بیستم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در رأی خود مقرر داشته است: اولاً: حکم تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون [مجازات اسلامی ۱۳۹۲] که مورد استناد معترضین ثالث واقع شده است، در مورد متضرر از قرار بازپرس، دادستان و یا حکم دادگاه از جهت لزوم تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف‌شده از جرائم است و از نظر این دادگاه حکم مذکور دلیلی بر تجویز و پذیرش دعوی اعتراض ثالث حقوقی نسبت به احکام کیفری قطعیت یافته محسوب نمی‌شود، ثانیاً: مقررات مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز ناظر به دعوی اعتراض ثالث در احکام حقوقی (مدنی) صرف است و شامل احکام کیفری نمی‌شود و مقررات قانونی مذکور جوازی برای ورود مجدد به پرونده‌های کیفری و احکام قطعیت یافته که در مورد اشخاص دیگری غیر از معترضین ثالث است و سابقاً در ارتباط با آن‌ها رسیدگی، تعیین تکلیف و اظهارنظر شده است محسوب نمی‌شود؛ علیهذا با توجه به مراتب مرقوم، دعوی مذکور مطابق مقررات قانونی اقامه نشده است و به این لحاظ قرار رد دعوی معترضین ثالث صادر و اعلام می‌گردد ...»^{۱۶}

۴. مستشاران شعبه ۳۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در یکی از پرونده‌های مطروحه، دعوی اعتراض ثالث در پرونده کیفری را قابل استماع ندانسته و بیان داشته‌اند که «... با ملاحظه پرونده بدوی و تجدیدنظر موضوع دادخواست اعتراض ثالث امر کیفری بوده ... نظر به مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب

۱۵. دادنامه شماره ۱۳۰۰۰۱۳۹۸۲۱۹۱۳۰۰۰ مورخ ۱۳۹۵/۰۴/۰۶ صادره از شعبه ۴ دادگاه تجدید نظر استان تهران.

۱۶. دادنامه شماره ۲۱۶۴۰۲۲۲۰۲۲۲۰۲۲۲۰۲۲۲۰ مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۰۹.

در امور مدنی، اعتراض ثالث در امر حقوقی و در دعوی حقوقی که رأی صادر شده قابل طرح می‌باشد و پرونده مطروحه حاضر کیفری بوده و رأی صادره قطعی است و قانون آیین دادرسی کیفری برای اعتراض به رأی قطعی کیفری طرق فوق‌العاده دیگری را پیش‌بینی کرده و ذی‌نفع می‌تواند با انطباق موضوع با طرق فوق‌العاده رسیدگی در مراجع مربوطه اعتراض خود را مطرح نماید. لهذا دعوی اعتراض ثالث در پرونده کیفری قابلیت استماع نداشته و قرار رد دعوی خواهان اعتراض ثالث به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی صادر و اعلام می‌گردد. ...»^{۱۷}

۵. دادگاه جزایی دماوند ضمن رأی خود اعتراض ثالث در امور کیفری را اساساً فاقد وجاهت قانونی در نظر گرفته است. در این رأی مقرر شده است: در خصوص دعوی اعتراض ثالث ... دادگاه با مذاقه در اوراق و محتویات پرونده و نظر به اینکه اولاً در پرونده دلیلی مبنی بر اینکه معترض ثالث از ناحیه دادنامه موصوف متضرر شده باشد وجود ندارد و خللی به حقوق معترض ثالث وارد نشده ... ثالثاً صرف‌نظر از آنچه گفته آمد و نظر به اینکه اساساً اعتراض ثالث در امور کیفری فاقد وجاهت قانونی بوده و دعوی به کیفیت مطروحه قابلیت استماع ندارد، لذا مستنداً به مواد ۲ و ۴۱۷ از قانون آیین دادرسی مدنی قرار ردّ دعوی صادر و اعلام می‌نماید. ...^{۱۸}

بررسی آراء نمونه‌ای که در بالا مطرح گردید حاکی از آن است که مراجع صادرکننده رأی اساساً نسبت به امکان طرح اعتراض ثالث در آراء کیفری با دیده انکار یا تردید نگریسته‌اند به این صورت که نه‌تنها صراحتاً مقررات مواد ۴۱۷ به بعد قانون آ.د.م. را ناظر بر دعاوی کیفری نمی‌دانند یا کافی برای اعتراض ثالث در امور کیفری نمی‌شمارند؛ بلکه تفسیر محدود و مضیقی نیز از قوانین کیفری موجود راجع به امکان اعتراض ثالث (نظیر ماده ۲۱۵ قانون آ.د.م.) به دست داده‌اند.

۳- بررسی رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ پیرامون اعتراض ثالث کیفری

همانطور که در بند پیشین ملاحظه شد رویکردهای متفاوتی راجع به بحث اعتراض ثالث در امور کیفری از سوی قضات اتخاذ شده است و مزید بر آن‌ها اختلاف نظر محرز در تصمیم‌گیری شعب تجدید نظر منجر به صدور رأی

۱۷. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۳۹۰۰۱۷۹ مورخ ۱۳۹۳/۰۲/۱۶؛ سامانه ملی آراء قضایی، پژوهشگاه قوه قضاییه، قابل دسترسی در: <https://ara.jri.ac.ir>

۱۸. دادنامه شماره ۹۳۰۱۵۰۳ مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۲۶ صادره از شعبه ۱۰۱ دادگاه جزایی سابق دماوند.

وحدت رویه در این زمینه گردیده است. با توجه به اهمیت آراء قضایی منجر به رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ دیوان عالی کشور و همچنین جهات استنادی و استدلالی رأی وحدت رویه مزبور، در این قسمت به طور مبسوط پیش‌زمینه صدور آراء معارض دادگاه‌های تجدید نظر و مستندات و ادله مورد توجه شعب ۲۰ و ۲۳ دادگاه تجدید نظر و همچنین مستندات و دلایل مورد قبول در رأی وحدت رویه راجع به اعتراض ثالث کیفری مورد مطالعه و بررسی قرار خواهد گرفت.

۱-۳ مستندات و دلایل عدم استماع اعتراض ثالث از سوی شعبه بیستم

پیش از طرح نظر شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر در خصوص اعتراض ثالث کیفری و تبیین مستندات و دلایل آن، ابتدا مختصری پیرامون شرح پرونده منتج به این رأی توضیح داده خواهد شد.

در یکی از پرونده‌های مطروحه راجع به انتقال مال غیر، شعبه ۱۱۷۲ دادگاه کیفری دو تهران، با توجه به شکایت بزه دیده، به استناد ماده ۱ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر و ماده ۱۳۴ قانون م.ا.، هریک از متهمین را حسب مورد به حبس و جزای نقدی محکوم می‌نماید.^{۱۹} رأی فوق مورد تجدیدنظرخواهی قرار می‌گیرد و شعبه بیستم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در مقام اعلام نظر، مقرر می‌دارد، «... نظر به اینکه موضوع محاسبه جزای نقدی هر دو محکوم‌علیه متضمن اشتباه است که با استفاده از ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری و اصلاح جزای نقدی به سه فقره و دو فقره جزای نقدی به میزان بالاترین وجه مأخوذه از خریداران اعلام می‌گردد. دادگاه با توجه به محتویات پرونده و مفاد لایحه تجدیدنظرخواهی، نظر به این‌که بزه منتسب حسب اوراق و مندرجات پرونده و دلایل منعکس در رأی، محرز بوده و ایراد و اعتراض موجه و مؤثری که موجبات نقض و بی‌اعتباری دادنامه معترض‌عنه را ایجاد نماید، ابراز و اقامه نشده و از حیث رعایت تشریفات قانونی و مبانی استنباط و توجه به مستندات، فاقد اشکال می‌باشد، لذا ... به استناد بند الف ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری، دادنامه تجدیدنظرخواسته، با وصف اصلاح تأیید می‌گردد.»^{۲۰}

۱۹. دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۲۱۸۱۲۰۰۷۹۰ - ۱۳۹۸/۶/۶

۲۰. دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۲۲۲۰۰۱۷۴۲ - ۱۳۹۸/۱۰/۴

پس از صدور رأی قطعی قسمتی از این دادنامه که راجع به رد مال است، از سوی ثالث مورد اعتراض قرار می‌گیرد که متعاقب آن، شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر استان تهران، اینگونه مبادرت به صدور رأی می‌نماید: «با عنایت به مجموع اوراق و محتویات پرونده ملاحظه می‌شود اولاً: حکم تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون [مجازات اسلامی ۱۳۹۲] که مورد استناد معترضین ثالث واقع شده است، در مورد متضرر از قرار بازپرس، دادستان و یا حکم دادگاه از جهت لزوم تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف‌شده از جرائم است و از نظر این دادگاه حکم مذکور دلیلی بر تجویز و پذیرش دعوی اعتراض ثالث حقوقی نسبت به احکام کیفری قطعیت یافته محسوب نمی‌شود، ثانیاً: مقررات مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز ناظر به دعوی اعتراض ثالث در احکام حقوقی (مدنی) صرف است و شامل احکام کیفری نمی‌شود و مقررات قانونی مذکور جوازی برای ورود مجدد به پرونده‌های کیفری و احکام قطعیت یافته که در مورد اشخاص دیگری غیر از معترضین ثالث است و سابقاً در ارتباط با آن‌ها رسیدگی، تعیین تکلیف و اظهارنظر شده است محسوب نمی‌شود؛ علی‌هذا با توجه به مراتب مرقوم، دعوی مذکور مطابق مقررات قانونی اقامه نشده است و به این لحاظ قرار رد دعوی معترضین ثالث صادر و اعلام می‌گردد...».^{۲۱}

با ملاحظه رأی صادره از شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر، مستندات و ادله این شعبه راجع به عدم امکان استماع دعوی اعتراض ثالث در امر کیفری به شرح ذیل قابل بررسی می‌باشد:

الف- از نظر شعبه بیستم دادگاه تجدید نظر، حکم تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی که از سوی معترضین ثالث مورد استناد قرار گرفته است صرفاً راجع به متضرر از قرار بازپرس، دادستان و یا حکم دادگاه از جهت لزوم تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف‌شده از جرائم می‌باشد و لذا آن را دلیلی بر تجویز و پذیرش دعوی اعتراض ثالث حقوقی نسبت به احکام کیفری قطعیت یافته محسوب نمی‌نماید. این استدلال دادگاه با جمع و تفسیر صدر ماده و تبصره و به خصوص تصریح بر اینکه «متضرر از قرار بازپرس یا دادستان یا حکم دادگاه» می‌تواند راجع به اشیاء و اموال مزبور در ماده شکایت نماید موجه به نظر نمی‌رسد؛ به خصوص اینکه حکم دادگاه می‌تواند همان حکم کیفری قطعیت یافته باشد، و مشخص نیست مقصود دادگاه از «جهت لزوم تعیین تکلیف در ارتباط با

۲۱. دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۰۲۲۲۰۰۲۱۶۴ - ۱۳۹۹/۱۰/۹

اموال و اشیاء کشف شده از جرایم» چیست؟ ضمن اینکه در ماده ۲۱۵ اشیاء مکشوفه طیف وسیعی را شامل شده است و اقلامی که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده، از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است را در بر می گیرد؛ و از طرفی تعیین تکلیف راجع به رد، ضبط یا معدوم سازی این اموال طبیعتاً رأی دادگاه را نیز (با توجه به مفاد تبصره ماده فوق) شامل می شود.

با مذاقه در تبصره های ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. مطلب فوق بیشتر مشهود می گردد. چه اینکه مقرر شده است، «در تمام امور کیفری، دادگاه نیز باید ضمن صدور رأی، نسبت به استرداد، ضبط و یا معدوم کردن اشیاء و اموال موضوع این ماده تعیین تکلیف کند». «متضرر از تصمیم بازپرس یا دادگاه در مورد اشیاء و اموال موضوع این ماده، می تواند طبق مقررات اعتراض کند، هر چند قرار بازپرس یا حکم دادگاه نسبت به امر کیفری قابل اعتراض نباشد ...».

ب- دلیل دیگر شعبه بیستم در عدم پذیرش اعتراض ثالث این است که مقررات مواد ۴۱۷ به بعد قانون آ.د.م. صرفاً ناظر به دعوی اعتراض ثالث در احکام حقوقی (مدنی) است و امکان تسری آن به احکام کیفری وجود ندارد. در نتیجه از نظر دادگاه عموماً مندرج در قانون آیین دادرسی مدنی، جوازی برای ورود مجدد به پرونده های کیفری و احکام قطعیت یافته که در مورد اشخاص دیگری غیر از معترضین ثالث است و سابقاً در ارتباط با آنها رسیدگی، تعیین تکلیف و اظهار نظر شده است، محسوب نمی گردد. مشخصاً به نظر می رسد در این زمینه دادگاه به اهمیت اعتبار مطلق امر مختوم در دعاوی کیفری و پرهیز از در معرض تزلزل قرار گرفتن آراء مزبور از طریق ایجاد امکان بررسی مجدد در آنها توجه داشته است.

۲-۳ مستندات و دلایل استماع اعتراض ثالث از سوی شعبه بیست و سوم

پیش از بیان رأی شعبه بیست و سوم و دلایل و مستندات ابرازی، ابتدا مختصری از شرح پرونده ارائه می شود. توضیح اینکه شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران، در خصوص پرونده ای با موضوع انتقال مال غیر، در رأی صادره خود مقرر داشته است: «... با توجه به تصویر مصدق نظریه کارشناس ...، و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده دادگاه ... اتهام انتسابی به متهم را محرز و مسلم دانسته و مستنداً به ماده ۱۳ قانون پیش فروش ساختمان مصوب ۱۳۸۹ و ماده ۱۳ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر ناظر به ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء،

اختلاس و کلاهبرداری حکم به محکومیت متهم به تحمل سه سال حبس تعزیری و پرداخت جزای نقدی به مبلغ ... در حق دولت و رد مال طبق نظریه کارشناس در حق شاکی صادر و اعلام می‌نماید».^{۲۲}

در ادامه، رأی فوق که به صورت غیابی صادر شده مورد واخواهی قرار گرفته است که شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران به موجب دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۲۱۹۰۶۰۱۵۳۴، ضمن رد واخواهی، دادنامه واخواسته را تأیید نموده است. در نهایت پس از تجدیدنظرخواهی از دادنامه مزبور، شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران چنین رأی داده است: «نظر به اینکه تجدیدنظرخواه در محدوده تجدیدنظرخواهی ایراد و دفاع مؤثری ... اقامه ننموده و از نظر این دادگاه ایضاً دادنامه تجدیدنظرخواسته منطبق با موازین قانونی و دلایل موجود در پرونده اصدار یافته و ایرادی که موجب نقض باشد، مشهود نیست ...، لہذا دادگاه به استناد بند الف ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن رد تجدیدنظرخواهی تجدیدنظرخواه دادنامه تجدید نظرخواسته را تأیید می‌نماید».^{۲۳}

متعاقباً با اعتراض اشخاص ثالث نسبت به قسمتی از دادنامه صادره که راجع به رد مال است، شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۰۲۲۰ - ۱۳۹۸/۲/۱۷، ابراز می‌دارد که «... صرف نظر از اینکه در خصوص پذیرش و یا عدم پذیرش دعوی اعتراض ثالث در جرائم کیفری اختلاف رویه و دیدگاه مابین علمای حقوق و همچنین قضات محاکم قضایی وجود داشته ولیکن این دادگاه از وحدت ملاک برگرفته از قانون آیین دادرسی مدنی خاصه ماده ۴۱۸ این قانون که مقنن اشعار داشته شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید و ایضاً مقنن در مواد ۴۱۷ و ۴۲۲ این قانون بر پذیرش آن تأکید داشته است و از سوی دیگر پرواضح است که دادگاه‌های عمومی به شرح ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی هم دربرگیرنده دادگاه‌های عمومی جزائی است (کیفری) و هم دادگاه‌های عمومی حقوقی؛ افزون بر آن مستنبط از مقررات ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی آن است که شخص ثالث که در جریان دادرسی جزایی مداخله نداشته و از این حیث به حقوق ایشان خللی وارد شده می‌تواند نسبت به رأی صادره از محکمه کیفری از حیث رد مال و یا ضبط آن اعتراض کند (البته لازم به یادآوری است این [امر] در اغلب موارد در مورد جرائم کلاهبرداری - انتقال مال غیر - که رد مال مورد حکم قرار می‌گیرد [قابلیت] تسری دارد) زیرا به دیدگاه اکثر علمای

۲۲. دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۲۱۹۰۶۰۰۲۸۳ - ۱۳۹۴/۴/۶

۲۳. دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۱۵۹۱ - ۱۳۹۶/۱۰/۱

حقوق و رویه جاری محاکم رد مال تعیین شده در عناوین مجرمانه موصوف صرفاً جنبه جزایی ندارند؛ مع الوصف به دیدگاه هیأت حاکمه این دادگاه دعوی اعتراض ثالث نیز همانطوری که در دعوای حقوقی مورد پذیرش محاکم قضایی قرار گرفته در بعضی از احکام کیفری نیز پذیرش آن با معاذیر قانونی مواجه نیست و لکن در موضوع مطروحه دادگاه با مذاقه در میایعه‌نامه‌های تنظیمی مضبوط در پرونده... و همچنین... با مذاقه در دادنامه... اعتراض معترض ثالث به شرح مراتب اعلامی خللی بر حق اثباتی ایشان وارد نمی‌کند، در مانحن‌فیه دعوی اعتراض ثالث معترض نسبت به دادنامه شماره ۹۶۳۰۱۵۹۱ مورخ ۳/۱۰/۱۳۹۶ صادره از شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در پرونده کلاسه ۹۳۷۰۰۲۰۸ را غیر وارد تشخیص داده و مستنداً به ماده ۱۹۷، ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی حکم به بطلان دعوی معترض ثالث صادر و اعلام می‌نماید.^{۲۴}

مستندات و دلایلی که شعبه بیست و سوم در رأی خود مبنی بر امکان استماع اعتراض ثالث در امر کیفری مورد توجه قرار داده است به شرح ذیل می‌باشد:

الف- استناد به قانون آ.د.م. و به ویژه ماده ۴۱۸ این قانون که اشعار داشته است، «شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید...» با این توضیح که دادگاه‌های عمومی وفق ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی هم دربرگیرنده دادگاه‌های عمومی جزائی است (کیفری) و هم دادگاه‌های عمومی حقوقی. در واقع عبارت دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدید نظر می‌تواند نوعی عمومیت به حکم مندرج در ماده مزبور دهد و آن را صرفاً مقید در دادگاه‌های مدنی ننماید.

ب- سویه استنادی دیگر از نظر شعبه ۲۳، حکم مقرر در ماده ۲۱۵ قانون م.ا. و تبصره یک آن است. وفق تبصره ماده ۲۱۵، متضرر از قرار بازپرس یا دادستان یا قرار یا حکم دادگاه می‌تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در ماده شکایت کند و طبق مقررات در دادگاه‌های جزایی شکایت خود را تعقیب و درخواست تجدیدنظر نماید هرچند قرار یا حکم دادگاه نسبت به امر جزائی قابل شکایت نباشد. از نظر شعبه ۲۳، اعتراض به رأی صادره از محکمه کیفری از حیث رد مال یا ضبط آن، اغلب در مورد جرائم کلاهبرداری و انتقال مال غیر که رد مال مورد حکم

۲۴. پایگاه اطلاع رسانی قوانین و مقررات کشور، معاونت حقوقی ریاست جمهوری، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، قابل دسترسی در: <https://dotic.ir>

قرار می‌گیرد امکان تسری دارد چراکه از دیدگاه اکثر علمای حقوق و رویه جاری محاکم رد مال تعیین شده در عناوین مجرمانه موصوف صرفاً جنبه‌جزایی ندارند.

ج- از طرف دیگر دادگاه چنین استدلال می‌کند که دعوی اعتراض ثالث در بعضی احکام کیفری با معاذیر و موانع قانونی مواجه نیست و از این لحاظ نباید تفاوتی با دعاوی حقوقی از حیث پذیرش اعتراض ثالث داشته باشد.

د- در نهایت دادگاه ضمن رسیدگی ماهوی به اعتراض ثالث، مقرر می‌دارد که «و لکن در موضوع مطروحه دادگاه با مذاقه در مبایعه‌نامه‌های تنظیمی مضبوط در پرونده... اعتراض معترض ثالث به شرح مراتب اعلامی خللی بر حق اثباتی ایشان وارد نمی‌کند...» و بر این اساس دعوی را وارد ندانسته و حکم به بطلان آن می‌دهد. همانطور که هم در استناد دادگاه به ماده ۲۱۵ و هم در اصدار رأی مشخص است ملاک و معیار اصلی مورد توجه دادگاه ایجاد خلل برای حقوق شخص ثالث در نتیجه رأی دادگاه کیفری است. در واقع امکان ورود خلل به حقوق اشخاص ثالث در نتیجه حکم صادره (راجع به رد مال یا ضبط آن) مبنای پذیرش صلاحیت رسیدگی برای دادگاه کیفری در اعتراض ثالث و تشخیص این امر نیز معیار پذیرش و تأیید دعوی اعتراض ثالث است.

۳-۳ مستندات و دلایل مندرج در رأی وحدت رویه ۸۱۸ دیوان عالی کشور

همانطور که در جریان پرونده‌های فوق قابل مشاهده بود دو شعبه ۲۰ و ۲۳ دادگاه تجدید نظر تهران، در رابطه با قابلیت استماع اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی کیفری دادگاه‌ها که راجع به رد مال است، اختلاف نظر دارند و مستندات و دلایل مختلفی را برای نظر خود ابراز داشته‌اند. اختلاف مزبور منجر به این گردید که در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آ.د.ک. به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، موضوع در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد. جلسه هیأت عمومی دیوان در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۷۲/۱۴۰۰ در مورخ ۱۴۰۰/۱۰/۷ با ریاست رئیس دیوان و حضور نماینده دادستان کل کشور، و رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعبت دیوان عالی کشور، تشکیل می‌شود و پس از طرح موضوع و بررسی نظریات مختلف، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۸۱۸ - ۷/۱۰/۱۴۰۰ به ترتیب ذیل منجر می‌گردد:

«با توجه به تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء

و اموال مذکور در این مواد، قابل رسیدگی در دادگاه تجدید نظر استان است، بنابراین در مواردی که شخص ثالث بعد از مرحله تجدیدنظر نسبت به آن قسمت از رأی کیفری دادگاه تجدیدنظر استان که راجع به رد مال است، اعتراض کرده است، با عنایت به ملاک مواد یادشده و مقررات مربوط در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از جمله مواد ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰ و ۴۲۵ آن، دادگاه تجدیدنظر صادرکننده رأی با رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، باید به این اعتراض رسیدگی کند. بنا به مراتب، رأی شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران تا حدی که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت قاطع آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.»

با امعان نظر به مندرجات فوق، در رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مورخ ۱۴۰۰/۱۰/۷، مستندات و دلایل ذیل مورد توجه قرار گرفته است:

الف- بر اساس رأی وحدت رویه با استناد به تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون م.ا. و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک.، اساساً اعتراض ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در این مواد قابل استماع و رسیدگی دانسته شده است. از نظر دیوان، و مستنداً به تبصره‌های مواد فوق‌الذکر، اعتراض شخص ثالث، قابل رسیدگی در دادگاه تجدید نظر است.

ب- علاوه بر مواد یادشده دیوان به مقررات آیین دادرسی مدنی از جمله مواد ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰ و ۴۲۵، برای اثبات حق اعتراض ثالث استناد می‌جوید و مقرر می‌دارد در مواردی که شخص ثالث بعد از مرحله تجدیدنظر نسبت به آن قسمت از رأی کیفری دادگاه تجدیدنظر استان که راجع به رد مال است، اعتراض کرده است دادگاه تجدیدنظر صادرکننده رأی با رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، باید به این اعتراض رسیدگی کند.

بنابراین می‌توان دریافت رئیس ادله شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر مورد پذیرش و توجه هیأت عمومی دیوان عالی قرار گرفته است. در این زمینه به خصوص رواداری استناد به قانون آیین دادرسی مدنی برای اثبات امکان اعتراض ثالث در امور کیفری از سوی دیوان می‌تواند نکته حائز اهمیتی باشد.

۴- تحلیل اعتراض ثالث در امر کیفری از نظر نوع رأی، مرجع صالح و قلمرو آن

با امعان نظر به نظریات قضات و همچنین حقوقدانان می‌توان دریافت که اکثریت آنان قائل به امکان مراتبی از اعتراض ثالث در فرایند رسیدگی کیفری هستند^{۲۵} که به خصوص پس از صدور رأی وحدت رویه تردیدها در این زمینه کاسته شده است. لیکن مذاقه در انظار آنان، اختلافاتی را پیرامون نوع رأی قابل اعتراض (از حیث قطعیت یا عدم قطعیت) و مرجع صالح برای رسیدگی نسبت به اعتراض ثالث کیفری و همچنین قلمرو اعتراض ثالث در امور کیفری، آشکار می‌سازد. در این قسمت به بررسی نظرات مختلف دکترین و قضات راجع به شرایط رأی مورد اعتراض، مرجع صالح برای رسیدگی و قلمرو رأی وحدت رویه و مواد مرتبط با اعتراض ثالث در قانون آ.د.ک. و قانون م.ا. خواهیم پرداخت.

۴-۱ تحلیل اعتراض ثالث در امر کیفری از نظر نوع رأی

برخی نویسندگان پس از تشریح ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. بیان داشته‌اند با توجه به اینکه «از تصمیم بازپرس یا تصمیم دادگاه مبنی بر تحویل، ضبط یا معدوم کردن مال، ممکن است کسی که مالک آن یا مدعی حقی نسبت به آن مال است متضرر گردد تبصره دو ماده فوق علی‌الاطلاق به هر شخص متضرر از این تصمیم حق اعتراض داده است. این حق اعتراض ارتباطی با قطعیت یا عدم قطعیت قرار نهایی دادسرا یا رأی دادگاه ندارد».^{۲۶}

با این حال در خصوص رأی دادگاه این نظر مطرح شده است که باید اعتراض ثالث هم‌راستا با شرایط مندرج در قواعد عام مربوطه در قانون آ.د.م. نسبت به رأی قطعی معترض‌عنه باشد. طی مصاحبه‌ای که با دکتر علیخانی (قاضی سابق شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر) انجام شد ایشان اعتقاد داشتند اعتراض ثالث باید به مرجع صادرکننده رأی قطعی تقدیم گردد (آخرین مرجع صادرکننده رأی قطعی). و لذا قائل بر این هستند که تبصره ۲ ماده ۱۴۸ بیان می‌دارد اگر مرجع بدوی رأی را صادر نمود و به دلیل عدم اعتراض طرفین پرونده یا غیرقابل اعتراض بودن رأی در همان مرحله

۲۵. ر.ک. عباس پهلوان‌زاده، اعتراض شخص ثالث ماهوی (تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۹)؛ جهانبخش رهنما، اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی قضایی (تهران: انتشارات سهامی انتشار، ۱۴۰۰)؛ پرویز شاه محمدی، اعتراض ثالث کیفری (اعتراض شخص ثالث به جنبه مالی رأی کیفری) (تهران: انتشارات ارسطو، ۱۳۹۸)؛ علی خالقی، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری (تهران: انتشارات شهر دانش، ۱۴۰۰).
۲۶. علی خالقی، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری (تهران: انتشارات شهر دانش، ۱۴۰۰)، ۲۱۷-۲۱۸.

قطعیت یافت، اعتراض ثالث بعدی باید توسط همان دادگاه بدوی که رأی را صادر نموده است مورد بررسی قرار گیرد.^{۲۷} آنچه که در اینجا مورد تأکید است لزوم قطعیت یافتن رأی از نظر ایشان می‌باشد.

به عبارت دیگر اساساً موجودیت اعتراض ثالث پس از قطعیت رأی معنا می‌یابد و قانونگذار نمی‌خواسته در ماده ۱۴۸ تأسیس اعتراض ثالث جدیدی را بنا نهد و در واقع همان اعتراض ثالث در امور مدنی را به امور کیفری تسری داده است؛ به همین دلیل در رأی وحدت رویه نیز به ماده ۴۲۰ قانون آ.د.م. استناد گردیده و به بسیاری از اختلاف نظرها پایان داده است. باید دانست که نهاد اعتراض ثالث با مرجع عالی و تالی فرق دارد چراکه فلسفه رسیدگی در مرجع عالی و تالی این است که یکی رسیدگی اولیه را عهده‌دار شود و دیگری در مقام رسیدگی به اعتراض از رأی صادره در مرحله بدوی، اظهار نظر کند؛ حال آنکه در نهاد اعتراض ثالث مقنن رأی قطعیت یافته (قطعی نهایی) را مدنظر دارد لذا در نهاد اعتراض ثالث، تأسیس دو مرحله‌ای را کنار می‌گذاریم بدین معنا که حتی اگر رأی در مرحله بدوی قطعیت یافت، دادگاه بدوی به اعتراض ثالث رسیدگی می‌کند نه مرجع تجدیدنظر. طبیعتاً مطابق عمومات و تبصره ۲ ماده ۱۴۸، رأی حاصل از اعتراض ثالث نیز به نوبه خود در مرحله تجدیدنظر قابل اعتراض خواهد بود. از طرف دیگر ایرادی که وارد می‌شود این است که چگونه می‌توان پذیرفت شخص ثالثی قبل از قطعیت رأی و در مرحله‌ای که فرصت اعتراض به اطراف دعوی داده می‌شود بتواند نسبت به رأی صادره‌ای که مربوط به وی نبوده است اعتراض نماید؟^{۲۸}

در این نظرگاه علاوه بر اعتقاد به صلاحیت دادگاه بدوی در رسیدگی به اعتراض، نکته‌ای که وجود دارد بحث پیشگیری از رسیدگی موازی و صدور آراء متعارض است؛ در واقع اگر امکان اعتراض ثالث کیفری پیش از قطعیت یافتن حکم فراهم باشد این تالی فاسد را خواهد داشت که اگر همزمان با اعتراض ثالث، درخواست تجدیدنظر نیز ارائه شود به نوعی دو دعوا در دو مرجع مطرح خواهد شد که نتیجه آن‌ها بر یکدیگر تأثیرگذار خواهد بود. اگر منطق قانون آ.د.م. و ملاک آن برای بحث اعتراض ثالث پذیرفته شود (همانطور که در رأی وحدت رویه نیز مورد استناد هیأت عمومی دیوان عالی کشور بوده است) مشاهده می‌شود که وفق ماده ۴۲۰ مقرر شده است: «اعتراض اصلی باید

۲۷. مصاحبه نگارنده با دکتر علیخانی [قاضی وقت شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران]، آذر ماه ۱۴۰۱، تهران: شعبه ۲۴ دادگاه تجدید نظر.
۲۸. همان.

به موجب دادخواست و به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رأی مورد اعتراض باشد. این دادخواست به دادگاهی تقدیم می شود که رأی قطعی معترض عنه را صادر کرده است. ترتیب دادرسی مانند دادرسی نخستین خواهد بود».

بنابراین اگر در خصوص بحث اعتراض ثالث ماده ۴۲۰ قانون آ.د.م. و سایر قواعد مربوطه را به مثابه قواعد عام در نظر بگیریم و اذعان نماییم به موجب ماده ۴۲۰ مرجع صالح دادگاهی است که رأی قطعی معترض عنه را صادر نموده است به ویژه با نظر داشت اینکه ماده ۴۱۸ قانون آ.د.م. این حق را به شخص ثالث داده است تا در خصوص هرگونه رأی صادره از دادگاه های عمومی، اعم از حقوقی و کیفری اعتراض نماید^{۲۹} (همانطور که در رأی شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر نیز این استدلال مطمح نظر قرار گرفته بود)، لذا در موارد ابهام یا عدم شفافیت حکم قانون در خصوص اعتراض ثالث کیفری می توان قائل به لزوم رعایت شرایط عام مندرج در قانون آ.د.م. گردید.

با این حال و با در نظر گرفتن صراحت رأی وحدت رویه ۸۱۸ و همچنین نص ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و ۲۱۵ قانون م.ا.، به سختی می توان قائل به این گردید که صرفاً دادگاه بدوی صادرکننده رأی قطعی که مورد اعتراض قرار نگرفته صلاحیت رسیدگی به اعتراض ثالث را دارد و دادگاه تجدیدنظر نیز در زمانی که صادرکننده رأی قطعی است، می تواند رسیدگی را انجام دهد. این بحث همپوشانی و ارتباط وثیقی با تمیز مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث در امور کیفری دارد که به طور مبسوط در بند آتی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۴-۲ مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث کیفری

گروهی از موافقان اعتراض ثالث در امور کیفری از حیث مرجع صالح برای اعتراض، چنین طرح مسأله نموده اند که ماده ۴۲۰ قانون آ.د.م. قاعده عام در خصوص مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض ثالث را معین نموده است. به موجب این ماده، مرجع صالح، دادگاهی است که رأی معترض عنه را صادر نموده است. از این رو اگر از رأی مرجع کیفری به حقوق ثالث، خللی وارد آید، و ثالث، قصد اعتراض نسبت به آن رأی را داشته باشد، در این صورت اعتراض نسبت به آن رأی می بایست به کدام مرجع تقدیم شود؟ این گروه از موافقان می گویند، در بادی امر ممکن است این تصور ایجاد گردد که مطابق ماده ۴۲۰، مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی نسبت به آراء کیفری، دادگاهی است که رأی معترض عنه را صادر نموده است. این پندار نادرست است چراکه بدون توجه به سایر مقررات

۲۹. عباس پهلوانزاده، اعتراض شخص ثالث ماهوی (تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۹)، ۲۱۷.

نباید صرفاً دادگاهی که رأی معترض عنه را صادر نموده، صالح دانست. به عبارت دیگر برای تعیین مرجع صالح نباید صرفاً به ماده یادشده اکتفا نمود بلکه باید به مقررات کیفری نیز توجه داشت. قانونگذار در ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک.، در خصوص تعیین تکلیف اموالی سخن به میان آورده که به دلالت ماده ۱۴۷ همان قانون، ناشی از جرم بوده و بدان جهت کشف شده است. ماده ۲۱۵ قانون م.ا. نیز دارای همان احکام مندرج در ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. است. تبصره ۲ ماده ۱۴۸، در راستای تعیین مرجع صالح در خصوص اعتراضی که ممکن است متضرر از تصمیم مرجع کیفری (اعم از اصحاب دعوا و ثالث)، مطرح نماید،^{۳۰} چنین مقرر داشته است: «متضرر از تصمیم بازپرس یا دادگاه در مورد اشیاء و اموال موضوع این ماده، می‌تواند طبق مقررات اعتراض کند، هرچند قرار بازپرس یا حکم دادگاه نسبت به امر کیفری قابل اعتراض نباشد. در این مورد، مرجع رسیدگی به اعتراض نسبت به تصمیم بازپرس، دادگاه و نسبت به تصمیم دادگاه، دادگاه تجدیدنظر استان است.» در همین زمینه تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون م.ا. مقرر می‌نماید: «متضرر از قرار بازپرس یا دادستان یا قرار یا حکم دادگاه می‌تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در این ماده شکایت کند و طبق مقررات در دادگاه‌های جزایی شکایت خود را تعقیب و درخواست تجدیدنظر نماید هرچند قرار یا حکم دادگاه نسبت به امر جزائی قابل شکایت نباشد.»

گفته شده در تبصره ۲، تعیین «دادگاه تجدید نظر استان» به عنوان مرجع رسیدگی به اعتراض از تصمیم دادگاه، قطع نظر از نوع جرم و میزان مجازات آن و قطع نظر از صلاحیت دادگاه بدوی است.^{۳۱}

به هر تقدیر چنانچه از تصمیم مرجع کیفری نسبت به اموال موضوع مواد ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و ۲۱۵ قانون م.ا.، به شخص ثالث، ضرری وارد آید، در این صورت، متضرر الزاماً، می‌بایست جهت طرح اعتراض به مراجع مصرح در تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. (تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون م.ا.) مراجعه نماید. بدیهی است چنانچه موضوع شمول مواد فوق‌الذکر نباشد، متضرر می‌بایست به قاعده عام مذکور در ماده ۴۲۰ قانون آ.د.م. رجوع کند. از این رو به عنوان مثال اگر مالی که وسیله ارتکاب جرم بوده، به موجب حکم صادره از دادگاه، «ضبط» گردد، و از این حکم، به حقوق شخص ثالث، ضرری وارد آید، نامبرده باید نسبت به آن رأی مطابق با تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. در «دادگاه تجدید نظر استان» اعتراض نماید. چنانچه این ضرر، ناشی از تصمیم بازپرس باشد، ثالث، باید در «دادگاه کیفری

۳۰. همان، ۲۱۷-۲۱۸.

۳۱. خالقی، پیشین، ۲۱۸.

دو»، نسبت به آن اعتراض نماید. از سوی دیگر اگر اموال موضوع شکایت از اموال مصرح در مواد ۱۴۸ قانون آ.د.ک. یا ۲۱۵ قانون م.ا. نباشد، در این صورت به لحاظ آنکه در این مواد، نسبت به آن تعیین تکلیف نشده و مقرر دیگری در این زمینه وجود ندارد، می‌بایست مطابق قاعده عام مندرج در ماده ۴۲۰ قانون آ.د.م. عمل نمود.^{۳۲}

لذا به عنوان قاعده باید گفت در صورتی که اعتراض ثالث، مشمول مواد ۱۴۸ و ۲۱۵ فوق‌الذکر باشد، در این فرض، مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض یادشده نسبت به تصمیم بازپرس، دادگاه کیفری دو و نسبت به تصمیم مرجع اخیر، دادگاه تجدید نظر استان می‌باشد؛ در حالی که اگر اعتراض مذکور به لحاظ نوع مال یا تصمیم مرجع کیفری، مشمول این دو ماده نباشد، ثالث، باید، بر مبنای ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی، به دادگاهی رجوع نماید که رأی معترض‌عنه را صادر نموده است. رویه برخی از محاکم کیفری نیز مؤید این نظر است؛ آنجا که دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه خود را صالح جهت رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به موضوعاتی دانسته که از شمول مواد ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و ۲۱۵ قانون م.ا. خارج می‌باشد. در عین حال، اگرچه در رأی صادره از شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان البرز^{۳۳} ارسال پرونده معترض ثالث از شعبه ۱۰۹ دادگاه کیفری دو به دادگاه تجدید نظر (به لحاظ اعتقاد به صلاحیت دادگاه تجدید نظر)، مطابق با تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و اعاده پرونده توسط متصدیان وقت دادگاه تجدید نظر به شعبه بدوی جهت رسیدگی به اعتراض ثالث را خلاف این تبصره تلقی نموده‌اند اما به نظر می‌رسد، اقدام سابق، منطبق بر قانون بوده است، چراکه موضوع دادنامه معترض‌عنه «رد مال» ناشی از انتقال مال غیر بوده که مشمول تبصره ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و نیز ماده ۲۱۵ قانون م.ا. نبوده است و مطابق با عموماً آیین دادرسی مدنی، رسیدگی به اعتراض یادشده با همان دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه (دادگاه تجدید نظر) می‌باشد.^{۳۴}

با صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ و تصریح به اینکه «با توجه به تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ ... اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در این مواد، قابل رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر استان است بنابراین در مواردی که شخص ثالث بعد از مرحله تجدیدنظر نسبت به آن قسمت از رأی کیفری دادگاه تجدیدنظر استان که

۳۲. همان، ۲۱۹.

۳۳. دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۲۶۱۳۷۰۱۷۴۳ مورخ ۱۳۹۸/۱۱/۲۰، شعبه دوم دادگاه تجدید نظر استان البرز.

۳۴. پهلوان‌زاده، پیشین، ۳۲۰-۳۲۱.

راجع به رد مال است، اعتراض کرده است، با عنایت به ملاک مواد یادشده و مقررات مربوط در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از جمله مواد ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰ و ۴۲۵ آن، دادگاه تجدیدنظر صادرکننده رأی با رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، باید به این اعتراض رسیدگی کند، نه تنها تفکیک موضوع شمول مواد ۱۴۸ و ۲۱۵ و تبصره‌های آن با چالش مواجه شده بلکه دیگر نیازی به تفکیک مرجع صالح در دعوی موضوع مواد مزبور با رد مال ناشی از جرایمی چون کلاهبرداری و سرقت نیست چه این‌که ظاهراً دیگر فقط دادگاه تجدید نظر صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث راجع به آراء دادگاه‌ها تلقی می‌شود.

همچنین رأی وحدت رویه سکوت قانون راجع به اعتراض به آراء صادره از دادگاه تجدید نظر که بر این اساس حتی برخی از شعب اعتقاد به عدم امکان اعتراض نسبت به رأی قطعی کیفری از این حیث را داشتند،^{۳۵} شکسته است و به نوعی مکمل حکم مندرج در مواد ۱۴۸ و ۲۱۵ گردیده است.

بدین ترتیب به اعتقاد برخی نویسندگان حقوقی، رأی وحدت رویه مواد ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و ۲۱۵ قانون م.ا. را تکمیل و متمیم نموده است؛ بدین صورت که اعتراض واصله در مورد رأی صادره از دادگاه تجدید نظر توسط خود آن شعبه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.^{۳۶}

با وجود این، برخی نویسندگان برخلاف نظریات قبلی اساساً اعتراض ثالث را ولو در محدوده مواد مربوطه در قانون آ.د.ک. و قانون م.ا. و با وجود صدور رأی وحدت رویه و ظاهر نص آن، برخلاف قاعده مندرج در قانون آ.د.م. مجاز نمی‌دارند و لزوم تفسیر مواد مزبور را در راستای اصول حقوقی و مبنایی اعتراض ثالث در فرایند رسیدگی مدنظر قرار می‌دهند.

از نظر ایشان، اعتراض ثالث باید به مرجع صادرکننده رأی قطعی تقدیم گردد چراکه منظور از تبصره ۲ ماده ۱۴۸ این بوده که اگر مرجع بدوی رأی را صادر نمود و به دلیل عدم اعتراض اشخاص پرونده یا غیرقابل اعتراض بودن رأی در همان مرحله قطعیت یافت، اعتراض ثالث بعدی باید توسط همان دادگاه بدوی که رأی را صادر نموده است مورد بررسی قرار گیرد. در واقع، رأی مربوط به اعتراض ثالث خود قابلیت اعتراض و رسیدگی در مرحله تجدید نظر مطابق تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون را دارد؛ نه آنکه مرجع تجدید نظر مستقیماً به اعتراض ثالث رسیدگی کند. اینان در مقام

۳۵. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۳۹۰۰۱۷۹-مورخ ۱۳۹۳/۰۲/۱۶.

۳۶. مصاحبه نگارنده با دکتر علی خالقی، آذر ماه ۱۴۰۱.

استدلال بیان می‌دارند: اساساً مرجع تجدید نظر تا پیش از آنکه دادگاه بدوی راجع به مسأله ای اظهار نظر ننماید ورود پیدا نمی‌کند و این نظر با فلسفه رسیدگی دو مرحله‌ای و نظارت و اشراف دادگاه‌های تجدید نظر به منظور رسیدگی مجدد در مورد آراء صادره از دادگاه‌های بدوی انطباق دارد.^{۳۷} همانگونه که وفق ماده ۴۳۵ قانون آ.د.ک. مقرر شده است که «دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور فقط نسبت به آنچه مورد تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی واقع و نسبت به آن رأی صادر شده است، رسیدگی می‌کند». علاوه بر این در مواد ۴۲۶ و ۴۲۷ قانون آ.د.ک. نیز دادگاه تجدیدنظر مرجع صالح برای رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از کلیه آرای غیرقطعی کیفری، جز در مواردی که در صلاحیت دیوان عالی کشور باشد، دانسته شده است و آرای دادگاه‌های کیفری جز در مواردی که قطعی محسوب می‌شود، حسب مورد در دادگاه تجدیدنظر قابل تجدیدنظر و یا در دیوان عالی کشور قابل فرجام خواهد بود. دلیل دیگری که برای تقویت این نظریه آورده می‌شود این است که مبنای استنادی رأی وحدت رویه مواد مندرج در قانون آ.د.م. از جمله مواد ۴۱۸ و ۴۲۰ است که اگر بخواهیم از ملاک آن‌ها دستمایه بگیریم می‌بایست قائل به این بود که مرجع صالح برای وصول اعتراض به رأی دادگاه و رسیدگی به آن همان شعبه صادرکننده رأی قطعی خواهد بود.

به رقم دقت نظر و استحکام مبنایی استدلال فوق نمی‌توان از ظاهر نصوص مندرج در ماده ۲۱۵ و ۱۴۸ و تبصره‌های مربوطه و همچنین حکم مصرح در رأی وحدت رویه که تأییدی بر استنباط صلاحیت دادگاه تجدید نظر در رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به رأی صادره از دادگاه بدوی است، به سادگی گذشت.

۴-۳ قلمرو اعتراض ثالث در رأی وحدت رویه و قوانین کیفری

در خصوص قلمرو اعتراض ثالث در امور کیفری و شرایط پذیرش آن، آنطور که در آراء قضایی پیش از این مشاهده شد رویکردهای مختلفی تا کنون وجود داشته است؛ در معدود مواردی رویکرد سلبی و اعتقاد به عدم مداخلت بحث اعتراض ثالث در امر کیفری، در مواردی پذیرش اعتراض صرفاً در چارچوب مندرج در ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. (۲۱۵) قانون م.ا. با برداشتی محدود و در مواردی نیز پذیرش اعتراض ثالث بر اساس مواد فوق‌الذکر و همچنین استناد به مواد مربوط به اعتراض ثالث در قانون آیین دادرسی مدنی.

۳۷. مصاحبه نگارنده با دکتر علیخانی [قاضی وقت شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران]، آذر ماه ۱۴۰۱، تهران: شعبه ۲۴ دادگاه تجدید نظر.

در میان نویسندگان حقوقی، برخی اعتقاد یافته‌اند، با امعان نظر به مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و ماده ۲۱۵ قانون م.ا. آنچه قابل استنباط بوده این است که اولاً، با توجه به نوع آلات و ادوات جرم که ماده ۱۴۷ قانون آ.د.ک.^{۳۸} بدان اشاره داشته، نظیر «اسلحه، اسناد و مدارک»، و به دلالت قسمت اخیر همان ماده که در «لفاف یا مکان مناسب نگهداری» و یا «با توجه به وضعیت آن در محل مناسبی ... نگهداری می‌گردد» و توجهاً به اینکه اموال موضوع استرداد، ضبط و معدوم (مندرج در ماده ۱۴۸ قانون)،^{۳۹} همان اموال توصیفی در ماده ۱۴۷ بوده، باید پذیرفت که اموال موضوع مواد سابق‌الذکر، صرفاً اموال منقول بوده و اموال غیرمنقول از آن خروج موضوعی دارند. ثانیاً اموالی مشمول مواد ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و ۲۱۵ قانون م.ا. بوده که موضوع «استرداد، ضبط یا معدوم شدن» واقع گردند؛ بنابراین، حتی اگر مال موضوع تصمیم مرجع کیفری، منقول بوده، اما اتخاذ تصمیم این مرجع، در قالب «رد مال» باشد (نظیر کلاهبرداری، انتقال مال غیر و سرقت)، موضوع از شمول این مواد، خارج می‌گردد.^{۴۰} با این حال، در همین فرض نیز اگرچه اعتراض ثالث را خارج از چارچوب مواد مارالذکر دانسته‌اند لیکن بیان می‌دارند که در چنین مواردی رسیدگی به اعتراض ثالث مطابق عموماً (مواد ۴۱۷، ۴۱۸ و ... قانون آیین دادرسی مدنی) امکانپذیر است و لذا رسیدگی به اعتراض از سوی دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه انجام می‌پذیرد.

با اضافه شدن رأی وحدت رویه به ادبیات احکام کیفری مرتبط با اعتراض شخص ثالث، می‌توان گفت تردیدی نیست که اعتراض در خصوص رد مال (در فرایند رسیدگی به جرایمی چون کلاهبرداری و انتقال مال غیر)، نیز مشمول پذیرش صریح امکان اعتراض ثالث در امور کیفری می‌گردد. در حقیقت مفاد رأی وحدت رویه به نوعی ناقض

۳۸. ماده ۱۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «آلات و ادوات جرم، از قبیل اسلحه، اسناد و مدارک ساختگی، سکه تقلبی و تمامی اشیایی که حین بازرسی به دست می‌آید و مرتبط با کشف جرم یا اقرار متهم باشد توقیف می‌شود و هر یک در صورت مجلس توصیف و شماره‌گذاری می‌گردد. آن‌گاه در لفاف یا مکان مناسب نگهداری و رسیدگی مشتملبر ذکر مشخصات آن اشیاء به صاحب یا متصرف آنها داده می‌شود. مال توقیف‌شده با توجه به وضعیت آن در محل مناسبی که از طرف دادگستری برای این منظور تعیین می‌شود، نگهداری می‌گردد. تبصره- شیوه نگهداری اموال و پرداخت هزینه‌های مربوط که از محل اعتبارات قوه قضاییه است، به موجب آیین‌نامه‌ای است که ظرف سه‌ماه از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون توسط وزیر دادگستری تهیه می‌شود به تصویب رئیس قوه قضاییه می‌رسد.

۳۹. ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری: بازپرس در صورت صدور قرار منع، موقوفی یا ترک تعقیب باید درباره استرداد و یا معدوم کردن اشیاء و اموال مکشوفه که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده، از جرم تحصیل شده، حین ارتکاب استعمال شده و یا برای استعمال اختصاص داده شده است، تعیین تکلیف کند. در مورد ضبط این اموال یا اشیاء دادگاه تکلیف آنها را تعیین می‌کند. بازپرس مکلف است مادام که پرونده نزد او جریان دارد به تقاضای ذی‌نفع و با رعایت شرایط زیر، دستور رد اموال و اشیای مذکور را صادر کند: الف- وجود تمام یا قسمتی از آن اشیاء و اموال در بازپرسی یا دادرسی لازم نباشد. ب- اشیاء و اموال بلامعارض باشد. پ- از اشیاء و اموالی نباشد که باید ضبط یا معدوم شود. تبصره ۱- در تمام امور کیفری، دادگاه نیز باید ضمن صدور رأی، نسبت به استرداد، ضبط و یا معدوم کردن اشیاء و اموال موضوع این ماده تعیین تکلیف کند. تبصره ۲- متضرر از تصمیم بازپرس یا دادگاه در مورد اشیاء و اموال موضوع این ماده، می‌تواند طبق مقررات اعتراض کند، هر چند قرار بازپرس یا حکم دادگاه نسبت به امر کیفری قابل اعتراض نباشد. در این مورد، مرجع رسیدگی به اعتراض نسبت به تصمیم بازپرس، دادگاه و نسبت به تصمیم دادگاه، دادگاه تجدیدنظر استان است.

۴۰. پهلوان زاده، پیشین، ۲۱۹.

تمایز میان اقسام اموال به شرح فوق است. با وجود این باید توجه داشت که نباید مرزهای امکان اعتراض ثالث را با برداشت‌های مضیق از متن قانون و رأی وحدت رویه محصور نمود.

در واقع اینکه صرفاً ضبط و استرداد اموال مکشوفه (و منقول) در مواد ۲۱۵ و ۱۴۸ و تبصره‌های مربوطه در قانون م.ا. و قانون آ.د.ک.، و اضافه بر آن رد مال در جرایم کلاهبرداری و انتقال مال غیر که مورد توجه رأی وحدت رویه است، داخل در شمول موارد قابل اعتراض ثالث قرار گیرد، منطقی به نظر نمی‌رسد؛ بلکه می‌توان اساساً با تمسک به معیار ورود ضرر و خلل به حقوق اشخاص دیگر از ناحیه تعیین تکلیف دادگاه نسبت به اموال در رأی انشایی، حق اعتراض ثالث را با رویکردی موسع مورد توجه و امعان نظر قرار داد.

باید دانست حتی در فرض اعتقاد به محدود نمودن قلمرو اعتراض ثالث در مسائل کیفری، صدور رأی وحدت رویه گامی در جهت موافقت با تسری اعتراض ثالث در امور کیفری تلقی می‌شود که به ویژه استناد به مواد مربوطه در قانون آ.د.م. در این رابطه می‌تواند رویکردهای موسع در پذیرش اعتراض ثالث در پرونده‌های کیفری را تقویت نماید. در مجموع همانطور که آراء مختلف قضایی و دکترین نیز اشاره داشته‌اند به نظر می‌رسد باید ملاک و ضابطه ورود ضرر یا ایجاد خلل به حقوق شخص ثالث را همراستا با قانون آ.د.م. و قواعد مندرج در آن برای تمیز امکان اعتراض ثالث ولو در رسیدگی‌های کیفری مورد توجه و تأکید قرار داد.

نتیجه‌گیری

در نظام حقوقی داخلی برخلاف اعتراض ثالث در امور مدنی که به طور کلی و قاعده‌مند در قانون آ.د.م. مورد پذیرش قرار گرفته است، اعتراض ثالث کیفری به صورت جسته و گریخته در قوانین و مقررات مطمح نظر بوده است و فقدان قاعده کلی در این زمینه در کنار ابهام ناشی از مواد قانونی راجع به آن بعضاً تهافت و تناقض آراء صادره از محاکم را در پی داشته است. مهمترین مواد راجع به اعتراض ثالث در قوانین کیفری را ماده ۲۱۵ قانون م.ا. (به همراه تبصره یک) و ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. (به همراه تبصره دو) تشکیل می‌دهند که دادگاه‌ها تفاسیر و برداشت‌های مختلفی از این مواد داشته‌اند و چالش‌هایی پیرامون اجرای آن‌ها ایجاد شده است. به دنبال اختلاف نظر میان دو شعبه ۲۰ و ۲۳ تجدید نظر استان تهران با این شرح و وصف که شعبه ۲۰ دادگاه تجدید نظر مواد ۴۱۷ و بعد از آن در قانون آ.د.م. را صرفاً ناظر به احکام حقوقی (مدنی) دانسته، نه احکام کیفری و تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون م.ا. را

نیز در مورد اعتراض متضرر از تصمیمات بازپرس دادستان و دادگاه از جهت تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف شده می‌داند، اعتراض اشخاص ثالث نسبت به آراء کیفری دادگاه‌ها را قابل استماع ندانسته است؛ لیکن شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران با استناد به عمومات قانون آ.د.م. و اعتقاد به تسری حکم مندرج در ماده ۴۱۸ این قانون نسبت به دادگاه‌های عمومی اعم از کیفری و مدنی و تمسک به ماده ۲۱۵ قانون م.ا. و تبصره یک آن اعتراض شخص ثالث را نسبت به قسمتی از رأی دادگاه که راجع به رد مال است، قابل استماع می‌داند و در ادامه رأی وحدت رویه نیز با برداشتی که از تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون م.ا. و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک. دارد و همچنین تمسک به مقررات آیین دادرسی مدنی برای اثبات حق اعتراض ثالث، اساساً اعتراض ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در مواد مزبور را قابل استماع و رسیدگی می‌داند.

این رأی اگرچه قاعده‌ای کلی راجع به امکان اعتراض ثالث در احکام و قرارهای صادره را وضع نکرده و اساساً ناظر به قلمرو مواد مربوطه در قانون م.ا. و قانون آ.د.ک. است، و چه بسا پیرامون مفاد آن اختلاف نظرهایی نیز به چشم می‌خورد لیکن به واسطه تفسیر موافقی که از این مواد برای امکان‌پذیری اعتراض شخص ثالث داشته و همچنین استناد به ملاک مقررات آیین دادرسی مدنی و تصریح مواد آیین دادرسی مدنی مانند ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۲۰ و ۴۲۵ راهگشا به نظر می‌رسد و ضمن رفع برخی اختلافات موجود و برداشتن قدمی برای ایجاد اتحاد و انسجام قضایی و حفظ حقوق اشخاص ثالث، زمینه را برای توسعه پذیرش اعتراض ثالث در امور کیفری فراهم آورده است.

در این میان رأی وحدت رویه ضمن به رسمیت شناختن اعتراض ثالث در امر کیفری و تثبیت و تأیید کارکرد تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون م.ا. و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آ.د.ک.، به نوعی مکمل و متمم حکم مندرج در مواد مزبور نیز تلقی می‌شود چه اینکه اعتراض شخص ثالث به رأی صادره از دادگاه تجدید نظر را (که در مواد فوق پیش‌بینی نشده بود) توسط همان شعبه تجدید نظر امکان‌پذیر اعلام نموده است. بنابراین می‌توان گفت این فرضیه که در آیین دادرسی کیفری، با توجه به ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری و ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و همچنین متن و استدلالات رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸، اعتراض ثالث نسبت به رأی دادگاه کیفری در موارد اعتراض ثالث به رد مال، راجع به اشیاء و اموال موضوع مواد مذکور پذیرفته شده، قابل دفاع است و چه بسا می‌توان گفت رویکرد رویه قضایی و به ویژه رأی وحدت رویه، تکمیل و توسیع موارد امکان اعتراض شخص ثالث در امور کیفری است.

البته در رابطه با رأی وحدت رویه و همچنین مواد ۲۱۵ و ۱۴۸ و تبصره‌های آن‌ها کماکان اختلاف نظرهایی از حیث نوع رأی مورد اعتراض، مرجع صالح برای رسیدگی و قلمرو اعتراض ثالث وجود دارد. توضیح اینکه در رأی وحدت رویه به مقررات آیین دادرسی مدنی و از جمله ماده ۴۲۰ استناد شده است و طبق قواعد کلی حاکم بر اعتراض ثالث، به نظر قطعی بودن رأی، از شرایط اعتراض ثالث بر اساس رأی وحدت رویه است. همچنین این اعتقاد وجود دارد که می‌توان رأی وحدت رویه و تبصره‌های مواد ۲۱۵ و ۱۴۸ را به گونه‌ای تفسیر و تعبیر کرد که همراستا با عموماً آیین دادرسی در بحث اعتراض ثالث، صرفاً مرجع صادرکننده حکم قطعی صالح به رسیدگی نسبت به اعتراض شخص ثالث باشد چراکه با ماده ۴۲۰ که در رأی وحدت رویه مورد استناد است انطباق دارد و همچنین وفق ماده ۴۳۵ قانون آ.د.ک. دادگاه تجدیدنظر فقط نسبت به آنچه مورد تجدیدنظرخواهی و نسبت به آن رأی صادر شده است، رسیدگی می‌کند؛ لذا اگر رأی در دادگاه بدوی قطعیت یافت، خود دادگاه بدوی باید به اعتراض ثالث رسیدگی نماید و رأی حاصل از اعتراض ثالث مطابق تبصره ۲ ماده ۱۴۸ در مرجع تجدیدنظر قابل اعتراض است مآلاً تبصره ۲ ماده ۱۴۸ در مقام بیان این موضوع بوده است نه آنکه اعتراض ثالث مستقیماً در مرجع تجدیدنظر تقدیم و رسیدگی گردد. این تفسیر با ظاهر مواد مربوطه و صدر رأی وحدت رویه که وفق آن‌ها مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث از تصمیم بازپرس، دادگاه بدوی و مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث از رأی دادگاه کیفری، دادگاه تجدیدنظر دانسته شده، به سختی قابل انطباق است. از طرفی قلمرو رأی وحدت رویه به ویژه از این حیث که خود را ناظر بر اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در مواد ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و تبصره ۱ و ۱۴۸ قانون آ.د.ک. و تبصره ۲، می‌داند صرفاً اموال مکشوفه را در بر می‌گیرد و به دشواری قابل تعمیم به اموال غیرمکشوفه مطابق توصیف موارد مزبور است. بنابراین، اعتراض ثالث کیفری مبتنی بر رأی وحدت رویه نمی‌تواند تمامی احکام و قرارهای راجع به امور مالی در فرایند رسیدگی کیفری را پوشش دهد؛ علاوه بر اینکه در خصوص اعتراض ثالث اجرایی نیز به جز در ارتباط با اعتراض ثالث به توقیف اموال ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته که وفق ماده ۱۱۱ قانون آ.د.ک. دادگاه حقوقی مرجع صالح برای رسیدگی طبق مقررات اجرای احکام مدنی دانسته شده است، نص صریحی وجود ندارد و لذا در این خصوص می‌توان از مواد ۱۴۶، ۱۴۷ و ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی بهره گرفت تا در هیچ صورتی حق شخص ثالث در معرض تضییع قرار نگیرد و حتی با اجرایی شدن احکام دادگاه‌ها برای

شخص ثالثی که از ناحیه اجرای حکم متضرر شده و به حقوق او خللی وارد می‌شود حق اعتراض ثالث وجود داشته باشد.

از آنجا که پیرامون اعتراض ثالث در امور کیفری که طیف قابل توجهی از آراء (اعم از احکام و قرارها) و همچنین مراحل مختلف رسیدگی از مراحل مقدماتی تا اجرای حکم را در بر می‌گیرد، قوانین و آراء پراکنده و بعضاً مبهم و غیر منسجم منجر به برداشت‌های مختلف و در نتیجه رویه‌های ناهمگون و در معرض تضییع قرار گرفتن حقوق اشخاص ثالث شده است، لذا اختصاص عنوانی با نام اعتراض ثالث در قانون آ.د.ک. و تبیین قواعد حاکم بر آن در آن مقام و ایجاد شفافیت در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد. با این حال تا پیش از اصلاحات تقنینی و با عنایت به رویکرد قضات عالی‌رتبه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در اخذ وحدت ملاک از مقررات آیین دادرسی مدنی و همچنین دلایل و مستندات شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران و هیأت عمومی دیوان، رویه قضایی می‌بایستی در مورد پذیرش و رسیدگی به اعتراض ثالث در مواردی که نص صریحی در قوانین کیفری وجود ندارد، برای حفظ و پاسداری از حقوق اشخاص ثالث و ایجاد امنیت قضایی که از مهمترین و والاترین اهداف نظام قضایی است، به عمومات قانون آ.د.م. مراجعه نماید.

منابع

- ۱- پایروندی، احمد. «جایگاه اعتراض ثالث در حقوق کیفری و اثر آن بر احکام صادره از محاکم کیفری». پایان نامه کارشناسی ارشد، گیلان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان، ۱۳۹۶.
- ۲- پهلوان‌زاده، عباس. اعتراض شخص ثالث ماهوی. ویرایش دوم. تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۹.
- ۳- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. ترمینولوژی حقوق. ویرایش سیزدهم. تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲.
- ۴- خالقی، علی. نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری. ویرایش هجدهم. تهران: انتشارات شهر دانش، ۱۴۰۰.
- ۵- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه فارسی. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: چاپخانه موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۲۵.
- ۶- رهنما، جهانبخش. اعتراض شخص ثالث نسبت به آرای قضایی. ویرایش اول. تهران: انتشارات سهامی انتشار، ۱۴۰۰.

- ۷- شاه محمدی، پرویز. اعتراض ثالث کیفری (اعتراض شخص ثالث به جنبه مالی آرای کیفری). ویرایش اول. تهران: انتشارات ارسطو، ۱۳۹۸.
- ۸- صابر، محمود، و سمیه خلیق آذر. «مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری؛ جلوه‌ها و موانع». نشریه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۴، ۲ (۱۳۹۶): ۲۲۷-۲۴۸.
- ۹- متین‌دفتری، احمد. آیین دادرسی مدنی و بازرگانی. جلد دوم. ویرایش چهارم. تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۱.
- ۱۰- معین، محمد. فرهنگ فارسی. جلد سوم. ویرایش نهم. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۱۱- قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
- ۱۲- قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.
- ۱۳- پایگاه اطلاع‌رسانی قوانین و مقررات کشور، معاونت حقوقی ریاست جمهوری، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، قابل دسترسی در: <https://dotic.ir>
- ۱۴- سامانه ملی آراء قضایی، پژوهشگاه قوه قضاییه، قابل دسترسی در: <https://ara.jri.ac.ir>

Appeal by third party in criminal cases in the light of the judicial procedure with emphasis on unanimous decision No. 818

Abstract

Appeal by third party in criminal cases has always been disputed by judicial authorities. The lack of general rules and ambiguity in the current articles of criminal laws are considered as the roots of these judicial disputes. Recently, according to the unanimous decision No. 818 of the General Board of the Supreme Court, some of these disputes have been answered and assignments have been determined. However, considering the different assumptions of the Appeal by third party in criminal cases, there are still debates and challenges regarding the function of the said decision and its interpretation. This study has been done with the aim of investigating the feasibility and scope of the appeal by third party in criminal cases and competent authorities to deal with each of them according to the current laws and also the unanimity vote in this field. The research was done using descriptive-analytical method and using library resources, especially laws and judicial procedure. The findings of the research showed that the unanimity decision, while accepting appeal by third party in criminal judgments regarding the objects and properties presented in the mentioned articles, is in a way complementary to the mentioned articles, and also considering the cited articles of the civil procedure law, it is possible to refer to the general rules of the civil procedure regarding appeal by third party to the legal aspect in other criminal judgments.

Key words: Appeal by third party, Criminal cases, Rights of third parties, Competent authority, Unanimous vote 818.